

## در آمدی بر معنا شناسی فلاح\*

محمدصادق واحدی فرد

دانشگاه پیام نور، واحد مشهد

### چکیده

روش‌های معناشناسانه در مفهوم ساختن نظریه‌ها و تئوری‌ها از روش‌های متعارف و مقبول معاصر است. مقاله حاضر در صدد است از طریق شناسایی کاربرد تاریخی و زبانی واژه فلاح که ربط وثیق با مهمترین دغدغه همه انسان‌ها (رستگاری) دارد، تطور معنایی فلاح را پیش از اسلام و پس از آن تعقیب کند تا به درک هر چه بیشتر مفهوم نجات نائل آید و با اهتمام به کاربرد های « فلاح » در بافت های دینی عناصر تشکیل دهنده و مرتبط با نجات را بیابد و فرجام صاحبان آن عناصر را نشان دهد.

**کلید واژه ها:** فلاح، بقا، ظفر و پیروزی، خبیبه، رستگاری.

## مقدمه

فیلسوفان تحلیلی همواره برای فهم مفاهیم چند لایه از طریق تجزیه و تحلیل ظاهر متن های تاریخی به ویژه متون مقدس به کشف مقاصد می پردازند، در زمینه رستگاری یا نجات چند کلمه وجود دارد که در مطاوی کتاب و سنت به کثرت به کار رفته اند؛ آن واژه ها عبارتند از: فلاح، فوز، نجاج، نجات و سعادت؛ چنان چه با بررسی فقه اللغوی این مفردات شبکه معنایی آن ها به دست آید بدون تردید ما به درک درستی از نظریه رستگاری در اسلام نزدیک شده ایم، از این نظر درک واژه فلاح و نظائر آن اهمیت دارند. اکنون در این جا به بحث و بررسی لفظ فلاح می پردازیم که بی اغراق در تداعی مفهوم رستگاری به اذهان مسلمانان در صدر می نشیند، و این واژه در تکوین شبکه معنایی مزبور از اجزای مهم به شمار می آید.

ماده سه حرفی «ف-ل-ح» سه ضبط دارد که عبارتند از: فلاح (falāh)، فَلَاح (falāh) و فُلُح (falh)، برخی «فلح» را مخفف «فلاح» دانسته اند و گفته اند در کاربرد میان آن دو تفاوتی وجود ندارد (فراهیدی، العین، ذیل فلاح) و هر دو یک معنا (بقا) را افاده می کند. فرهنگ های زبان عربی «فلاح» و «فلح» را بنا به تفاوت معنایی میان این دو کلمه با کلمه «فُلُح»، هر یک را به تفکیک آورده و وجه تمایز میان این سه کلمه را به حرکت و سکون «ل» دانسته اند. هر گاه «ل» مفتوح باشد (فلاح و فلح) معنای آن با وقتی که «ل» ساکن است (فَلَاح)، متفاوت خواهد بود. اما ابن فارس گوید که لفظ «فلاح» در اصل دارای دو گروه معنایی است: نخست به معنای شکافتن و شق کردن است، و دیگر به معنای ظفر، پیروزی، کامیابی و بقاست (۴/۴۰۰).  
بیش تر فرهنگ ها معنای اصلی و اولی فلاح را بقا گفته اند و معانی همچون ظفر و غلبه، کامیابی و بالاخره رستگاری را از معانی ثانوی و دست دوم آن به شمار

می آورند. بنابراین، بیش تر کاربردهای این واژه پیش از اسلام در معنای بقا به چشم می خورد و معنای شناخته شده و مشهور این کلمه نزد عرب جاهلی همان بقاست. اما به تدریج دامنه معنای آن گسترش یافت. بدیهی است مشخص کردن زمان پدید آمدن هر معنا نویی برای واژگان امری است بس دشوار، لذا سخن گفتن از مقطع زمانی معین در پدید آمدن معنایی برای واژه ها، هر چند براساس کاوش های بسیار باشد تنها دستیابی به امارات و قرینه ها است، بنابراین، در اینجا سخن از روی حدس و گمان است.

زهری از ابن سکیت اهوازی نقل می کند: "فَلَحٌ" و "فَلاح" به معنای بقاست، وشاهدی از اعشی (د. ۷/ ۶۲۹ م.) شاعر جاهلی می آورد که همین معنا را افاده می کند. اعشی گفته است:

ولئن كنا كقوم هلکوا                      ما لحي یا لقوم من فلاح

(ابن منظور، ذیل فلاح)

(و اگر ما، مانند گروهی باشیم که از میان رفتند، ای قوم من بدانید که برای ذی حیاتی بقائی نیست.)

مستفاد از این بیت با توجه به مصرع اول عدم بقای دنیوی است. تصور نشود که عرب جاهلی مرادش از بقا، جاودانگی و بقای پس از حیات دنیا بوده است، چرا که عرب پیش از ظهور اسلام به طور کلی به جهان آخرت اعتقاد نداشت (ایزوتسو، ۹۰).

برای آشنایی بیشتر با معنای واژه «فلاح» چند شاهد از شاعران جاهلی می آوریم:

۱- در شعرغدی کاربرد فلاح به معنای بقا آشکار است:

ثم بعد الفلاح و الرشد والام                      ة وارتهم هناک القبور

(ابن منظور، ۳۱۵/۱۰)

( پس از بقا [ادامه حیات دنیوی] ورشد و بالیدن، گورها ایشان را پنهان ساخت).

۲- عرب بدوی مثل سائری داشته که ذکر آن تأیید دیگری برای سخن ماست. اگر عرب جاهلی تصمیم می گرفت تا فعلی را هرگز مرتکب نشود، اراده خویش را در قالب این سخن ابراز می کرده و می گفت: «لا افعل ذلک فلاح الدهر» (ابن سلام، ۳۸/۴) (تا روزگار هست آن را انجام نمی دهم).

۳- لیبدن ربیعۀ عامری در رثای افراد قبیله اش که هلاک گشته بودند چنین سروده است:

نخل بلاداً کلها خلّ قبلنا  
نرجو الفلاح بعد عاد و حمیر

(طبری، ۱۵۸/۱؛ طوسی، ۱۵۸/۱)

( در شهرهایی اقامت می کنیم که پیش از ما ساکنانی داشته، پس از عاد و حمیر امید بقا و ماندگاری داریم). در توضیح این بیت باید گفت که پس از انقراض عاد و حمیر، اعراب بدوی آرزوی بقا و زندگی داشتند، اما گویا برای ایشان بدوی این آرزو محقق نمی شد، زیرا جنگهای قبیله ای همواره کیان بادیه نشینان را تهدید می کرد. با ذکر چند مثال دیگر در شکل منفی و سلبی درباره این واژه سخن را پی می گیریم:

۴- این بیت برای اضبط بن قریع سعدی در جاهلیت گفته شده:

لکل همّ من الهموم سعّه  
والمسی و الصیح لا فلاح معه

(ابن سلام، همان جا)

( برای هر اندوه و حزنی گشایشی است، [اندوه ها دوامی ندارند]، همان گونه که شامگاهان و بامدادان را بقایی نیست).

ابن منظور در ترجمان بیت یاد شده این جمله شاعر را می آورده و می گوید:

«لیس مع کر اللیل والنهار بقاء» (ابن منظور، ذیل فلاح).

۵- قریب به همین مضامین را می توان در گفتار شاعری دیگر دید که گفته است: «ولکن لیس فی الدنیا فلاح» (جوهری، ۳۹۲/۲) (لیکن در دنیا بقایی نیست).  
جملگی شواهد یاد شده دلالت بر بقا دارند.

غیر از معنای بقا معنای دیگری که برای واژه «فلاح» به دست داده اند، معنایی است که از یک عبارت عرب جاهلی می توان فهمید. در الفاظ جاهلیت، سخنی وجود دارد که آن را در وقت متارکه و جدایی زوجین به کار می بردند؛ هنگامی که شوهر می خواست همسر خود را رها سازد و به اصطلاح زن خود را طلاق دهد، به او می گفت: «استفلیحی با مرک». اغلب این عبارت را به معنای ظفر و فوز دانسته و گفته اند مراد از «استفلیحی با مرک» رسیدن به مراد خود، پیروزی یافتن و کامیاب شدن، است (جوهری، ۳۹۲/۱). اما به نظر می رسد این معنا برای عبارت فوق به دلایلی چند هماهنگی و انسجام لازم را ندارد، زیرا مفارقت زن از شوهر خود اغلب کامیابی و پیروزی به همراه نمی آورد، آن گاه که زن در جامعه عرب بی سرپرست می ماند، تأمین معاش روزانه برای او بس دشوار بود، در جامعه ای که هویت زن به شوهرش شناخته می شد طلاق و جدایی زن از همسر خود پیروزی به حساب نمی آمد، مگر آن که آن را حمل بر طعن نماییم، یا آن که معنای دیگری را که برای این جمله ذکر کرده اند، ترجیح دهیم. ابن نجیم مصری گوید: مراد از «افلیحی» به معنای «اذهیبی» (برو) است، زیرا عرب می گوید: «افلیح بخییر ای ذهب بخییر» (۵۲۵/۳). در دستور زبان عربی در پاره ای موارد باب های مزید فیه در معنای ثلاثی مجرد به کار می رود نظیر «استقر» به معنای «قر» است. بنا براین چه بگوییم «استقر» یا «قر» تفاوتی در معنا میان آن دو وجود ندارد؛ در این جا فعل ثلاثی مزید در معنای ثلاثی مجرد به کار رفته و «افلیحی» و «استفلیحی» به معنای واحدند.

اگر برای یافتن شاهی که واژه «فلاح» به معنای پیروزی و دست یافتن به و خواسته باشد، به منابع شعر جاهلی رجوع کنیم، ظاهراً مواردی نادر یافت می‌شود که ناظر به معنای یاد شده باشد. این نشان دهنده آن است که دست کم این معنا برای لفظ «فلاح» از شهرت کمتری برخوردار بوده و عرب جاهلی آن را کمتر در معنای پیروزی و دست یافتن به خواسته، به کار برده است. به هر تقدیر اگر معنای دیگر «فلاح» کامیابی و پیروزی باشد، این معنا از معنای بقا که ظاهراً معنای اصلی و اولی «فلاح» بود فاصله می‌گیرد، مگر این که آن را به نوعی، به معنای بقا تأویل کنیم؛ شبیه این کار را ابوهلال عسکری کرده و چنان «فَلَح» (به معنی شکافتن و شق کردن) و «فلاح» را به یکدیگر بازگردانده که در یک هسته آنها را مشترک ساخته است. او می‌گوید: «الفلاح نيل الخير والنفع الباقي اثره وسمى الشیء الباقي الاثر فلحاً ويقال للكار فلاح لانه يشق الارض شقاً باقياً فی الارض» («فلاح» رسیدن به خیر و منفعتی که اثرش باقی است و به بزرگتر از آن رو فلاح گویند که در زمین نه سیار باقیی بر جی می‌گذارد). از این رو هر چیزی را که اثر باقی داشته باشد «فَلَح» نامند (۳۶۸). ملاحظه می‌شود که دستیابی به خیری که ماندگار است مغایر با چیزی است که آثار پایدار دارد، چرا که معنای اول اخص از معنای دوم است، با وجود این در جزئی از معنا یعنی دوام و بقاء هر دو واژه مشترکند.

اینک بیتی از اشعار جاهلی که اعشی آن را سروده است.

فای فلاح الدهر یرجو سر اتنا      اذا نحن فیما نتاب لم نفضل

(دیوان، بیت ۳۱)

(کدام پیروزی یا کامیابی روزگار را بزرگان ما امید دارند، آن گاه که ما در آن چه او نیابت دارد صاحب برتری نیستیم).

اکنون به منظور فهم معنای فلاح در دو مقطع زمانی جاهلیت و اسلام به شاهدهی تمسک می‌کنیم که واژه را در هر دو زمان به معنای واحد دانسته است، به سخن دیگر این شاهد نشان می‌دهد که قرآن کریم بدون آن که برای «فلاح» معنای نو وضع کند آن را به کار برده، جز آن که مصداق معنا در کاربردهای دینی برای عرب مقارن ظهور اسلام بی سابقه بوده است. نافع بن ازرق از ابن عباس معنای «قد افلح المومنون» را پرسش می‌کند، ابن عباس در پاسخ می‌گوید: همانا مؤمنان به روز قیامت ظفر یافته و پیروز و قرین سعادت اند، ابن ازرق از ابن عباس می‌پرسد، آیا عرب این معنا را می‌شناسد؟ ابن عباس این بیت را از لُبَید بن ربیعہ ابو عقیل عامری یکی از شعرای جاهلی که پیش از این از او نام بردیم، شاهد می‌آورد:

فا عقلی ان كنت لما تعقلی      و لقد افلح من كان عقلًا

(غریب القرآن...، ۵۰)

(اگر هنوز اندیشه نکرده ای پس بیندیش، همانا هر کس اندیشید ظفر یافت و به خواسته اش دست یافت).

فرهنگ نویسان زبان عربی به این معنای «فلاح» توجهی وافر داشته اند، و جملگی در صدر معانی واژه «فلاح» نخست به این معنا اشاره کرده اند، زیرا قرآن همین واژه را که اعراب پیش از اسلام در کاربرد های زبانی در سطح لغوی از آن استفاده می‌کرده اند، اعتلا بخشیده و به معنای آن بار ارزشی داده و آن را در میدان زبانی و معنایی به افق های دور دست چنان ارتقا داده است که از معنای لغویش در دست یافتن و رسیدن به مطلوب های دنیوی به آرمانی ترین خواسته بشر که همانا بقا و جاودانگی است، انتقال یافته است. از این رو سخن شناسان در مطاوی آثار خود از کاربرد واژه «فلاح» در سطح دینی (قرآن و سنت) برای تبیین معنای آن بسیار سود جسته اند. به طوری که اکثر شواهدی را که برای ایضاح معنای فلاح ذکر کرده اند،

آیات قرآنی یا روایات نبوی است؛ خلیل بن احمد گوید: «فَلاح» «فَلَح» در لغت به معنای بقا در خیر است، و شاهدی را که بلافاصله برای آن ذکر می کند یک فقره از اذان است که در آن «فلاح» به کار رفته است، (العین، همان جا). ابن منظور، نخست فلاح را چنین تعریف کرده است: «الفلاح: الفوز بما يُغْتَبَطُ به وفيه صلاح الحال (لسان العرب، ذیل فلاح). این نخستین تعریف مبسوطی است که از واژه «فلاح» ارائه گردیده است، و به احتمال زیاد این تعریف متأثر از کتاب و سنت باشد، زیرا اگر چه متعلق و مصداق آنچه مورد رشک است، در تعریف معین نگردیده، اما در مجموع تعریف ناظر به امور ارزشی است بیش از همه جزء نخست تعریف برای این بحث دارای اهمیت است، زیرا فوز برابر و معادل فلاح گذاشته شده و از این جا به معنای دوم فلاح که پس از اسلام شهرت یافت اشاره شده است. ابن منظور از معنای نخستین فلاح غافل نمانده است؛ آن جا که حدیث ابودحداح را نقل می کند، ضمن آن که شاهد او برای تبیین واژه «فلاح» بر گرفته از سنت می باشد، هر دو معنای «فلاح» یعنی فوز و بقا را ذیل این ماده مرقوم داشته است. در حدیث ابودحداح آمده است: «بشرك الله بخير و فلاح»؛ ابن منظور «فلاح» را در این حدیث به معنای فوز و بقا اخذ کرده است. از این رو فرهنگ نویسان و مفسران در برخورد با این واژه آن جا که در جمله به کار رفته است، هر دو معنا را برای آن ذکر کرده اند، و گویا بنای آن به دست ازهری گذاشته شده که مقدم تر از ابن منظور است. وی به طور کلی هر دو معنا را در هم می آمیزد و معادل «فلاح» قرار می دهد به طوری که «فلاح» در این ترکیب، دارای یک معنا می گردد که دو جزء دارد؛ او می گوید: «قیل لاهل الجنة»، «المفلحون» لفوزهم ببقاء الابد» (ابن منظور، ذیل فلاح). نقل این موضوع می نمایاند که فلاح در بافتهای دینی به عنوان ترکیبی از دو معنا تلقی شده است و حتی در جایی که معنای «فلاح» از دو



معنای یاد شده دور بوده، در تعلیل تسمیه، آن را به گونه ای به معنای اولی و اصلی فلاح نزدیک ساخته اند. در حدیث آمده است که اصحاب رسول اسلام (ص) گفته اند: با رسول خدا نماز می گزاردیم، اقامه نماز چنان به درازا کشید که ترسیدیم فلاح از دست برود، پرسیده شده فلاح چیست؟ گفتند: طعامی که در سحرماه رمضان تناول می شود (قرطبی، ۱۸۲/۱، رازی، ۲۶۴). این معنا، معنایی جدید است برای فلاح، که پس از اسلام پدید آمده است. لغویان در تسمیه «فلاح» در معنای اخیر گفته اند: گویا بقا و دوام روزه به قوت سحر است (جوهری، ۳۹۲/۱).

اکنون که به کفایت در باب معنای لغوی واژه سخن گفتیم، زمینه لازم برای ورود به معنای اصطلاحی آن در بافتهای دینی و قرآنی فراهم آمده است، زیرا برخی مفردات عربی که در قرآن استخدام شده اند، از سطح لغوی ترقی کرده به سطح دینی آمده اند و در ساحت های ارزشی به کار رفته اند. به سخن دیگر، مفردات با حفظ معنای نخستین خود میدان معنایی آنها وسعت یافته و در برخی مواقع معنایی نو برای لفظ وضع شده یا برد معنایی واژه گسترش یافته است که تنها در پرتو جهان بینی دینی مفهوم می شوند.

آیات کریمه برای فهم معنا و مفهوم و تعیین مصداق معنا بسیار اهمیت دارند. مشتقات مصدر «فلاح» در دو ساختمان فعل واسم سی و نه بار در قرآن به کار رفته است و این دست مایه مغتنمی برای فهم معنا و مفهوم دینی این واژه است. «فلاح» در قرآن علاوه بر معنای دینیش در معنای لغوی نیز به کار رفته است که اکنون به بررسی آیات آن می پردازیم و سخن را در هر دو زمینه بسط می دهیم.

آیه «فاجمعوا کیدکم ثم اتوا صفاً وقد افلح الیوم من استعلی» (طه ۶۴/۲۰) از واژه «افلح» تعبیری لغوی دارد که برای ما مؤید خوبی است. کاربرد این واژه در سطح غیر دینی در قرآن همان معنایی را افاده می کند که مردم عرب مقارن ظهور اسلام به طور

متعارف از آن می فهمیدند. حضرت موسی(ع) به همراه برادرش به مثابه دو فرستاده از جانب خداوند برای دعوت فرعون به ایمان و رها ساختن بنی اسرائیل از تحت استیلاي خود به سوی او می روند، اما پس از دعوت، فرعون دعوت موسی(ع) را رد می کند. و موسی را ساحری که قصد دارد آنان را از سر زمینشان بیرون براند، قلمداد می کند و خواستار مقابله به مثل می شود. فرعون موسی را تهدید می کند، که نظیر سحر او را در موعد مقرر علی رؤوس الاشهاد بیاورد. فرعون ساحران خود را گرد می آورد به آنان فرمان می دهد و می گوید: «فاجمعوا کیدکم ثم اتوا صفاً و قد افلح الیوم من استعلی». فرعون که تهی از هر نوع جهان بینی الهی است، نمی تواند مقصودش از «افلح» معنای اخروی آن باشد. از این رو واژه «افلح» دلالت بر موفقیت و پیروزی و یا برنده شدن<sup>۱</sup> در این نبرد غیر مسلحانه دارد چنان که به زعم فرعون هر یک از دو طرف مخاصمه برتری یابد او در این کارزار موفق و صاحب پیروزی خواهد بود و به اصطلاح به خواسته و مطلوب خویش دست می یابد. برگردان این ترکیب به رستگاری، اندکی دور از ذهن است و<sup>۲</sup> با برداشت کلی از آیه هماهنگی ندارد؛ زیرا رستگاری در زبان فارسی همواره بار معنوی و ارزش دینی و اخروی در خود داشته، حال آن که اتصاف فرعونیان به رستگاری - هر چند به زعم خود آنان - ناصواب است، چون که هم در معنا و هم در مفهوم میان کسب موفقیت و کامروایی با رستگاری فرقی فاحش وجود دارد. حتی چند آیه بعد از آیه مذکور که از زبان وحی بیان می شود می فرماید: «لا یفلح الساحر حیث اتی» (طه ۶۹/۲۰). در این جا نیز می توان گفت که معنای لغوی مراد است، ساحر هر گونه که وارد کارزار شود موفق نمی گردد. البته احتمال این که واژه «لا یفلح» مبنی بر

۱. اکثر مترجمان معاصر آیه شریفه را همین گونه معنا کرده اند؛ رک: ابوالحسن شعرانی، فولادوند، محمود یاسری و...  
 ۲. نگ: ترجمه های عبدالمحمد آیتی، مکارم شیرازی، بها الدین خرمشاهی و ...

این که به مفهوم دینی آن باشد، منتفی نیست، زیرا آیه کریمه اعلامی است از جانب خداوند که ناظر بر معنای دینی است، اما در شاهد نخست (فاجمعوا امرکم...)، فرعون است که سخن می گوید و غلبه بر خصم از پایگاه غیر الهی رستگاری در پی نمی آورد، بلکه کامیابی و خوشبختی به دنبال دارد، و کام گرفتن و کامروایی از نوع دنیوی و مادی را به ذهن متبادرمی سازد. بنابراین، فلاح در آیه مزبور مترادف با «نجاح» می باشد (نجیب اسکندر، ۲۷۳، طبرسی، ۱/۱۲۴). نجاح دقیقاً به معنای موفقیت است. متعلق پیروزی در آیه، با توجه به قراین موجود در این آیات، از دست ندادن تاج و تخت، یا به طور کلی حکومت، است.

باکنار هم چیدن آیاتی که «فلاح» را در سطح دینی مطرح می سازد، بر می آید که سه سیاق در آنها قابل شناسایی است: دسته ای از آیات دارندگان اوصافی را به فلاح اسناد می دهد آنان را مفلحون خوانده است (۵/۲، ۱/۳، ۷/۴، ۸/۷، ۱۷/۵۷، ۸۸/۹، ۱۰۲/۲۳، ۵۱/۲۴، ۳۱/۳۰، ۵/۳۸، ۹/۵۹). این دسته از آیات در اثبات فلاح برای مؤمنان صراحت دارد؛ دسته دیگر که در مقابل آیات دسته نخست است، به صراحت، فلاح را از افرادی که دارای ویژگیها و مشخصاتی هستند، نفی می کند (۲۱/۶ و ۱۳۵، ۱۷/۱۰، ۸۲/۲۸)؛ و سرانجام دسته سوم فلاح را برای آن دسته از افراد که مخاطب فرمان الهیند تا اعمال یا کرداری را به جا آورند، خواستار شده است (۱۸۹/۲، ۱۳۰/۳، ۹۰/۵، ۷۷/۲۲). به سخن دیگر عناصر ساختاری فلاح را برای افراد معرفی می کند تا با ترغیب آنان به سوی فلاح سوق داده شوند.

نکته قابل توجه در آیاتی که از فلاح سخن می گویند به ندرت اخبار از ورود مفلحون به بهشت و نعیم الهی است، در حالی که این موضوع در جایی که «فوز» و «فائز» در قرآن به کار رفته، بسیار فراوان است. در آیات مربوط به فلاح تنها در دو آیه سخن از جنت و بهشت است، یک بار در سوره مومنون پس از اثبات فلاح برای

مومنان، در پایان آیه یازدهم سوره می فرماید: «الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون». دیگر بار در این آیه فرموده: «لا تجد قومایؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله ولو کان ابائهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم اولئک کتب فی قلوبهم الایمان وایدهم بروح منه ویدخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها رضی الله عنهم ورضوا عنه اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون» (مجادله ۲۲/۵۹). مقصود از طرح موضوع اخیر، این بود که یاد آور شویم میان آیات فلاح تنها در چند آیه به متعلق دست یافتن به خواسته یعنی ظفر و پیروزی که همانا ورود به بهشت می باشد، تصریح شده است. با توجه به همین قرینه می توان گفت متعلق آیات دیگری هم که فلاح در آنها به معنای دینی اخذ شده، همانا ورود به بهشت است. البته در آیه ۲۲ مجادله متعلقهایی بیشتر از ورود به بهشت، ذکر شده است، اما ما در این جا چنانچه قدر متیقن (ورود به بهشت) را اخذ کنیم، از این پس می توانیم فلاح را به معنای رستگاری بدانیم، زیرا فلاح در مفهوم دینی هرچه باشد ورود به بهشت را در پی خواهد داشت و ورود به بهشت را می توان به نجات اقلی در برابر نجات اکثری تسمیه کرد.

با بررسی آیات شریفه قرآن به طور کلی سه عنصر اصلی در آیات برای حصول و دستیابی به مفهوم فلاح قابل ملاحظه است. آنها به ترتیب عبارتند از: ایمان، عمل و فیض الهی یا رحمت. در برخی آیات که تعداد آنها اندک است، سه عنصر با هم ذکر شده اند،<sup>۱</sup> مسند الیه گزاره های حاوی فلاح چهار گروه افرادند که مشخصه های مشترک میان آنان به چشم می خورد. آن مشترکات در همان سه عنصر کلی که ذکر آن

۱. برای نمونه ایه شریفه: الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلاه و مما رزقناهم ینفقون ، الذین یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک و بالآخره هم یوقنون اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون (بقره ۲/۵-۲). هدایت از جانب پروردگار از مصادیق رحمت اوست.

گذشت ، خلاصه می گردد. از این رو قرابت تنگاتنگی میان آن افراد با عناوین خاص وجود دارد. آن عناوین غالباً عبارتند از : مومنین ، متقین، محسنین ، و افرادی که منسوب به حزب خدایند<sup>۱</sup>، این گروه ها به لحاظ مصداقی با مفلحون وحدت دارند اگر چه به لحاظ مفهومی متفاوتند، لذا به لحاظ مصداق می تواند یک فرد مظهري از چهار عنوان کلی باشد.

اگر مفهوم فلاح دست کم وصول به بهشت باشد، باید به طور قطع دو عنصر ایمان و عمل با یکدیگر گرد آیند، زیرا آیات فراوانی وجود دارد که اجتماع این دورا شرط ورود به بهشت ذکر کرده است<sup>۲</sup>. بدیهی است ظرف زمانی ایمان آوردن حیات دنیاست ، ایمان آوردن کسی که از پیش ایمان نیاورده یا با ایمان خود کار نیکی کسب نکرده ، سود ندارد : « لاینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا » (انعام ۱۵۸/۶). « برای آن که «ایمان» در هنگام پایان جهان موثر واقع گردد باید از هنگام زندگی این جهانی آدمی تا روز پسین ، بدون انقطاع استمرار یافته باشد » (ماکینو، ۱۵۷).

در مجموع ، آیات فلاح، مفهوم پیروزی و نیل به مطلوب در جهان آخرت و روز رستاخیز را نوید می دهد. پیروزی در جهان آخرت، چیزی جز دست یافتن به رستگاری و جاودانگی در بهشت، نیست.

یکی از راه های آشکار سازی معنا و مفهوم الفاظ قرآنی فهم ساختاری معنا در الفاظ مقابل یا متضاد و مترادف است. چنانچه در این زمینه به آیات فلاح مراجعه کنیم بیش از همه شکل منفی و سلبی خود واژه است که به چشم می خورد. همان گونه که یاد آور شدیم ، این آیات به صراحت تمام، فلاح را از افرادی نفی می کند. آن افراد

۱. در آیات فلاح از مفلحون اغلب با اسم اشاره «اولئک» یاد شده، و در آیاتی هم با عناوین چهارگانه مذکور معرفی شده اند، برای نمونه رک: ۸۸/۹، ۱۰۴/۳.

۲. برای مثال رک: طلاق ۱۱/۶۵، عنکبوت ۵۸/۲۹-۵۹، حج ۱۴/۲۲-۲۳، سجده ۱۸/۳۲-۱۹.

عبارتند از: کافران، ساحران، ستمگران، مجرمان و کسانی که به دروغ بر خداوند افترا بندند.<sup>۱</sup> بررسی این عناوین در معانی دینی نشان می‌دهد که دست کم دو عنصر ایمان و عمل که سبب فلاح بود به افتراق یا به اجتماع در این اشخاص وجود ندارد. به سخن دیگر، خودِ عناوینی همچون کفر، ستم، سحر، جرم، ظهور در فقدان عناصر مورد اشاره دارد.

یکی از دیگر واژه‌های قرآنی که در تقابل با فلاح به کار رفته است، واژه «خیبه» است. معنای لغوی این واژه می‌تواند معنا و مفهوم فلاح را بیشتر آشکار سازد. تقابل آن دودر آیات شریفه بسیار نمایان است: «قد افلح من زکّاه و قد خاب من دساها» (۹۱/۱۰-۹). در این آیه فلاح در مقابل خیبه به کار رفته است. در کهن‌ترین آثار فرهنگ و ادب زبان عربی خیبه به معنای محرومیت و عدم دستیابی به مطلوب به کار رفته است؛ متلمس ضبعی (د. ۶۰۴ م.) از شعرای جاهلی چنین سروده است: «لا خاب من نفعک من رجاکا» (فراهیدی، ۲۶۴/۷) (آن کس که امیدوار به تو بود از نفع تو محروم نشد).

فرهنگ‌های زبان عربی هم خیبه را به دست نیافتن به آنچه در جستجویش بوده اند (جوهری و ابن منظور، ذیل خیبه) یا آن‌گاه که کوشش انسان به نتیجه مطلوب نرسد و در واقع سعی و کوشش باطل گردد و به تعبیر فراهیدی وقتی که تیر به هدف اصابت نکند (فراهیدی، ذیل خیبه) معنا کرده‌اند. مراد علی بن ابی طالب (ع) از «السهم الاخیب» تیری است که نصیبی نداشته و در انداختن آن چیزی حاصل نمی‌گردد (نهج البلاغه، خطبه ۲۹؛ زمخشری، ۲۶۸/۳).

محرومیت، بی بهره ماندن و عدم دستیابی به خواسته و آرمان از مجموع مطالب

۱. ۲۱/۶؛ ۱۱۶/۱۶؛ ۶۹/۱۰؛ ۱۷/۱۰؛ ۱۳۵ و ۲۱/۶؛ ۳۷/۲۸؛ ۱۲، ۲۳؛ ۷۷/۱۰؛ ۱۱۷/۲۳؛ ۳۷/۸۲.

یاد شده به خوبی بر می آید، لذا معنای خبیبه را در سطح کاربردهای دینی اغلب محرومیت و خسران گفته اند (نووی، ۲۰۰۱/۱۶؛ ابن حجر، ۱۱۲/۴). در تفسیر آیات یاد شده سوره شمس، اغلب مفسران متعلق محرومیت را معین ساخته اند و در تفسیر «تزکیه» (زکاه) گفته اند: با تزکیه و پاک کردن نفس از کفر و معاصی و با استوار ساختن نفس با اعمال صالح موفق به درک مطلوب خویش می شوند (طبری، ۱۹۵/۳۰ و ۲۶۶ و طبری، ۳۳۶/۱۰). به تقابل معلوم می شود که سلب مفاهیم فوق برای «خاب» (متضاد «افلاح») ثابت است.

در میدان معنایی وقتی واژه خبیبه ظاهر می شود در اطراف آن واژه هایی می‌تشنید که جملگی اضداد و مقابل واژه هاییند که ارزشی و دینی است. شریف مرتضی می گوید: «لا شبهه فی اللغه ان اللفظه (غوی) تکون بمعنی خاب» (۱۲۳/۴). «غوايه» در مقابل «رشد» است، (بقره/۲۵۶) گمراهی از عناصر تشکیل دهنده ساختمان درونی معنا و مفهوم «غوايه» است چنان که «رشد» عکس آن است. بنابراین بیشتر دلالت‌های «غوايه» برای «خبیبه» ثابت است و به تقابل، «فلاح» از «غوايه» و «خبیبه» به دور است. لذا از مجموع سخن چنین بر می آید که از بُعد معنایی «افلاح» برخوردار و به لحاظ مفهومی به راه بودن هست و «خبیبه» از دست دادن، حرمان و گمراهی است.

برخی افرادی که قرآن فلاح را به آنان اسناد داده است عنوان حزب الله دارند. گزاره آن چنین است، «اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون» (مجادله/۲۲). محتوای آیه پیش از آن در تقابل کامل با آیه مذکور است. آن آیه چنین است «اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون» (مجادله/۱۹). سجع و جناس به کار رفته در این جملات حاکی از تقابل دو بدوی آنهاست، به طوری که حزب خدا در مقابل حزب شیطان و مفلحون در مقابل خاسرون است، اگر از مسند الیه گزاره ها چشم پوشی کنیم تقابل مسند ها را نمی توان هم به لحاظ معنا و هم به لحاظ مفهوم نادیده

گرفت. همان گونه که در آیات فلاح ارکان اصلی را در حصول فلاح، ایمان و عمل تشکیل می داد، برای دفع خسران این دو رکن ضروری است. چنانکه «انّ الانسان لفي خسر الا الذين امنوا و عملوا الصالحات» (والعصر/۲). پیداست که فلاح و خسران دو مقوله اند که همواره با دو ساحت ایمان و عمل مرتبطند. این دو عنصر در آیات فلاح به افتراق یا به اجتماع وجود داشت، و سلب یا فقدان آن دو را به طور عینی در آیات مربوط به خسران مشاهده می کنیم. برای فهم این نکات کافی است توجهی به آیات مربوط به این دو موضوع نمائیم.<sup>۱</sup>

اکنون به نقل حدیثی از رسول اکرم (ص) می پردازیم که واژه های مورد بحث را به صورت مترادف و هم معنای یکدیگر اخذ کرده و فرموده اند: «انّ اول ما يحاسب به العبد يوم القيامة من عمله صلاه فان صلحت فقد افلح و انجح و ان فسدت فقد خاب و خسر...» (نووی، ۵۵/۴-۵۶). با عطف تفسیری «افلح» به «انجح» و «خاب» به «خسر» پیوسته است، و دو بدو معنای واحدی را افاده می کنند. لسان بسیاری از روایات شیعه آن گاه که از واژه «افلح» تعبیری به میان آورده یا این واژه را همراه با «انجح» به شکل مترادف، آورده است (ارشاد القلوب، ۷۶/۱) یا از آن به ورود به بهشت تفسیر و تعیین گردیده (مجلسی، ۱۹۹/۲) ضد «خسر» (حر عاملی، ۳۳۸/۲۰؛ نوری، ۴۳۸/۴) یا «هلک» «استهلک» (حر عاملی، ۱۰۳/۷؛ جرجانی، *الکامل فی ضعفاء الرجال*، ۳۶۱/۳) آمده است.

ذکر مترادف برای الفاظ، آن هم در حدیث نبوی و روایات امامیه برای روشن ساختن معنا و مفهوم واژگان بسیار کارساز است، اما درک مفهوم واژگان در کاربردهای قرآنی مهمتر است. بدین لحاظ آخرین شاهد خود را توضیح داده سخن

۱. برای مثال رک: زمر/۶۳، عنکبوت/۵۲، توبه/۶۹، اعراف/۸-۹، نمل/۵، کهف/۱۰۳.



را در این زمینه خاتمه می دهیم .

«حزب الله» علاوه بر محمول مفلحون در قرآن مجید محمول دیگری هم دارد که قرابت مفهومی و تا اندازه ای قرابت معنایی با محمول نخست دارد. در پایان آیه ۵۶ سوره مائده آمده است: «فان حزب الله هم الغالبون». فلاح را در لغت به «غلبه» هم معنی کرده و گفته اند «احب ان یفلیح ، ای یغلب، یقال: فلیح خصمه، ای غلبه» (نووی، ۱۵۶/۲۰) دوست دارد مفلح شود، یعنی فایق آید ، گفته می شود بر دشمن خود فالح شد، یعنی تفوق یافت و غالب شد. لذا غلبه و غالبون با فلاح و مفلحون در مفهوم مشارکتی ضمنی دارند و می توانند به لحاظ معنایی جایگزین یکدیگر شوند.

در جمع بندی گفتار به نکاتی چند می توان اشاره کرد: فلاح در زبان باستانی عرب به معنای بقا و ماندگاری بوده و به ندرت در اعصار نزدیک به ظهور اسلام در معنای پیروزی و رسیدن به خواسته به کار رفته است به گونه ای که در صدر اسلام معنای یاد شده برای عموم مردم ناشناخته بوده است . پس از ظهور اسلام این معنا در کاربرد های دینی به ساحت دین وارد گردید و بسط یافت و در معنای واصل شدن به مطلوب و وارد شدن به بهشت متعین گردید. کاربردهای این واژه در مطاوی کتاب و سنت نشان داد که فلاح هر جا به کار رفته در اطرافش واژه هایی نشسته که حاکی از عناصری چند است که دست کم نشان می دهد رستگاری همواره متوقف براموری است که بدون تحصیل آن امور شخص به فلاح دست پیدا نمی کند. آن عناصر عبارتند از ایمان، عمل و رحمت الهی . از این جا است که نظریه رستگاری با عطف توجه به ارکان مذکور شکل می گیرد. بدین سان شناخت معنا و مفهوم واژه فلاح و نظائر آن زمینه درک نظریه رستگاری را هموار می سازد.

## منابع

- ابن سکیت الاهوازی، *ترتیب اصلاح المنطق*، تحقیق و شرح الشيخ محمد حسن بکائی، مشهد، ١٤١٢ هـ.ق.
- ابن فارس، *معجم مقاییس اللغة*، تحقیق عماد الدین احمد حیدر، عالم الکتب، بیروت، ١٤٠٧ هـ.ق.
- ابن منظور، *لسان العرب*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ١٤٠٨ هـ.ق.
- ابن نجیم مصری، *البحر الرائق شرح کنز الدقائق*، تحقیق الشيخ زکریاء عمیرات، دار الکتب العلمیه، بیروت، ١٤١٨ هـ.ق.
- ابو هلال العسکری، *الفروق فی اللغة*، تحقیق جمال عبدالغنی مدغمش، مؤسسه الرساله، لبنان، ١٤٢٢ هـ.
- اعشى، بکر بن وائل، *دیوان*، شرحه و قدم له مهدی محمد ناصر الدین، دار الکتب العلمیه، بیروت، ١٤٠٧ هـ.ق.
- ایزوتسو، توشیهیکو، *مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن مجید*، ترجمه فریدون بدره ای، نشر فروزان، تهران، ١٣٧٨ ش.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه*، تحقیق احمد بن عبد الغفور العطار، دار العلم للملایین، بیروت، ١٤١٧ هـ.ق.
- حر عاملی، *وسائل الشیعه*، مؤسسه ال بیت، قم، ١٤٠٩ هـ.ق.
- الدیلمی، حسن بن ابی الحسن، *ارشاد القلوب الی الصواب*، انتشارات شریف رضی، ١٤١٣ هـ.ق.
- رازی، محمد بن ابی بکر، *مختار الصحاح*، تحقیق احمد شمس الدین، الطبعة الاولى، دار الکتب، بیروت.

زمخشری، محمود بن عمر، *الفائق فی غریب الحدیث*، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۷ هـ.ق.

شریف المرتضی، *رسائل المرتضی*، تحقیق سید مهدی رجائی، دارالقرآن، ۱۴۰۵ هـ.ق.

طبرسی، *مجمع البیان*، تصحیح رسولی محلاتی و فضل الله یزدی، دارالمعرفه، ۱۹۹۸ م.

طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، *جامع البیان عن تأویل آی القرآن*، تخریج صدقی جمیل العطار، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۵ هـ.ق.

طوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، تحقیق احمد حبیب قصیر العاملی، ۱۴۰۹ هـ.ق.

عسقلانی، ابن حجر، *فتح الباری شرح صحیح البخاری*، دارالمعرفه، بیروت.

غریب القرآن فی شعر العرب، *سؤالات نافع بن ازرق الی ابن عباس*، تحقیق محمد عبدالرحیم، احمد نصر الله، بیروت، ۱۴۱۳ هـ.ق.

فراهیدی، خلیل بن احمد، *العین*، اعداد و تقدیم شیخ محمد حسن بکائی، مؤسسه النشر.

قاسم بن سلام هروی، ابو عبید، *غریب الحدیث*، تحقیق محمد عبد المعید خان، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۳۹۶ هـ.ق.

قرطبی، ابو عبد الله محمد بن احمد، *الجامع لاحکام القرآن*، مؤسسه التأریخ العربی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ.ق.

ماکینو، شینیا، *آفرینش و رستاخیز، پژوهشی معنی شناختی در ساخت جهان بینی قرآنی*، ترجمه جلیل دوستخواه، تهران، ۱۳۶۳.

مجلسی، *بحار الانوار*، بیروت، ۱۴۰۴ ق.

محدث نوری، *مستدرک الوسائل*، مؤسسه ال بیت، قم، ۱۴۰۸ هـ.ق.

نجیب اسکندر، معجم المعانی للمترادف و المتوارد و التقيض من أسماء و افعال و ادوات و تعابير، بغداد، بی تا.

نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، انتشارات هجرت، قم، ١٣٩٥ هـ.ق.  
نووی، محی الدین، صحیح مسلم بشرح النووی، الطبعة الثانية، دارالكتاب العربی، بیروت، ١٤٠٧ هـ.ق.

\_\_\_\_\_، المجموع فی شرح المہذب، دارالفکر، بیروت، بی تا.